

آموخته سقط زند ارواح

(مقایسه تطبیقی زبان، شخصیت و اندیشه‌های خاقانی با ابوالعلاء معری)

یوسف اصغری بایقوت^{*}

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جیرفت

پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۸

دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۳

چکیده

آشنایی خاقانی با زبان و ادبیات عرب و بهره‌گیری از سروده‌های شاعران این زبان، در کنار سبک ویژه او - که فنی و مصنوع است - سبب شده است تا توجه خاصی به برخی شاعران عرب - که ذهن و زبان و سبکی نزدیک به وی دارند - داشته باشد. هدف از نگارش این مقاله مقایسه شخصیتی و اندیشگانی خاقانی و ابوالعلاء معری است که با روش تطبیقی آثار این دو شاعر از منظر جنبه‌های مشترک مطابقت داده می‌شود. این دو شاعر از منظر برخی خصوصیات زبانی و اندیشگانی و روحی، همچون زودرنجی، مناعت طبع، روحیه انتقادی، پابندی به مباحث اخلاقی، حس مفاخره، بدبینی و غیره با هم قرابت دارند. علاوه بر اشاره مستقیم خاقانی به آثار ابوالعلاء یا ترجمه مضامین شعری وی، بسیاری از مضامین و اندیشه‌های این دو شاعر قرابت آشکاری با هم دارد تا حدی که می‌توان گفت از میان شاعران عرب، ابوالعلاء از نزدیک‌ترین شاعران به خاقانی است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، ابوالعلاء معری، ادبیات تطبیقی، تشابهات زبانی و اندیشگانی.

فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶، صص ۷۱-۹۳

Email: yousofa1539@yahoo.com

* نویسنده مسئول مقاله:



۱. مقدمه

ادبیات ناب هر کشوری می‌تواند از حوزه جغرافیایی خود فراتر رود و بازتاب گسترده در ملت دیگر داشته‌باشد.

بین جوامعی که حوزه جغرافیایی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و ... نزدیک به هم دارند خواهناخواه تأثیر و تأثرهای ادبی و دادوستد فرهنگی نیز شکل می‌گیرد. بین ادب فارسی و عربی تأثیر و تأثرهای فراوانی صورت گرفته‌است که به تکامل آثار ادبی این دو حوزه منتهی شده‌است (اصغری بایقوت و دهرامی، ۱۳۹۱: ۲۸).

زمینه‌های تشابه آثار ادبی فارسی و عربی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست به دلیل اشتراک در زیستمان فرهنگی، مذهبی، سیاسی و غیره است که موجب شده تشابهاتی در حوزه ادب این دو ملت صورت گیرد. ادبیات هر ملتی تا حد زیادی در مباحثی مانند باورها، عقاید، افکار، نگرش، مذهب و اجتماع ریشه دارد و اگر دو ملت در این حوزه‌ها پیوندهای مشترکی داشته باشند، تشابهاتی بین آثار ادبی آن‌ها مشاهده می‌شود. نوع دوم اثرپذیری آگاهانه و تقلیدی از ادب ملت دیگر است. در هر دوره‌ای سنت‌های هنری و ویژگی‌های زبانی و اندیشه‌های گذشتگان، گنجینه‌ای بوده که شاعران متأخر با بهره‌گرفتن از آن، شعر خویش را غنا می‌بخشیدند. در این حالت یک اثر بازتاب و انعکاس آگاهانه ادب و فرهنگ یک ملت در ملت دیگر است و اگر شاعرانی در این دو زبان ذهن و زبانی مشترک داشته باشند، این اثرپذیری‌ها چشم‌گیرتر خواهد بود.

۲. بیان مسئله

یکی از شاعران عرب که از نظر اندیشگانی و سبکی با خاقانی تشابه نزدیکی دارد، ابوالعلاء معری است. مسئله محوری این مقاله آن است که نشان دهد این دو شاعر در چه زمینه‌هایی با هم اشتراک دارند و این تشابهات برخاسته از چه عواملی است؟

۳. پیشینه تحقیق

در زمینه اثرپذیری و مقایسه تطبیقی اشعار خاقانی با شعر شاعران عرب تاکنون تحقیقاتی انجام شده است. برخی از این تحقیقات یک عنصر یا موضوع خاص را مدنظر قرار داده‌اند؛ از آن جمله است محسنی‌نیا و جهادی در مقاله «نقد و بررسی مدایح نبوی کعب‌بن‌زهیر و خاقانی شروانی»؛ مقاله «مقایسه استعاره در حبسیات خاقانی و ابوفراس» به قلم مصطفوی‌نیا و جباری دانالوئی؛ همچنین کتاب *ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بختری و خاقانی* از سیدامیر محمود انوار، و مقاله «تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی» از احمد ترجانی‌زاده. برخی تحقیقات نیز به بحث‌های زبانی و محتوایی توجه داشته‌اند، مانند مقاله «مقایسه تطبیقی ساختار و محتوای قصاید عربی خاقانی و معلقات سبع» نوشته اصغری بایقوت و دهرامی. با آنکه خاقانی زمینه‌های اشتراکی بیشتری چه از نظر زبان و چه از نظر اندیشه و روحیات با ابوالعلاء دارد، تاکنون تحقیقی که این دو شاعر را با هم مقایسه کند، انجام نشده است. در مقاله حاضر ویژگی‌های مشترک این دو شاعر از منظر زبانی و اندیشگانی نشان داده می‌شود.

۴. وجوه مشترک قصاید خاقانی و اشعار ابوالعلاء

با مطالعه آثار این دو شاعر و توجه به جنبه‌های زندگی و اندیشه‌های آن‌ها می‌توان گفت از میان شاعران عرب ابوالعلاء از نزدیک‌ترین شخصیت‌ها به خاقانی است. هرچند در مقایسه تطبیقی این دو اثر عنصر تأثیرپذیری آگاهانه چندان مدنظر نیست؛ اما یکی از مسائلی که اهمیت دارد، یافتن اثری است که ارتباط و پیوندی با متن مورد نظر داشته باشد. هارولد بلوم تعیین آن را از طریق دو فرایند میسر می‌داند: «با اتکا به اینکه خود آن متن، خوانندگان را به متن مناسب رهنمون شده یا اینکه برعکس، در نبود گواه متنی مستقیم، اتخاذ تصمیمی اختیاری مبنی بر اینکه فلان رابطه حائز اهمیت بوده و رابطه‌ای به لحاظ تأویلی آگاهنده است» (آلن، ۱۳۸۵: ۲۰۰). هر دوی این ارتباط در مقایسه آثار این دو شاعر دیده می‌شود. گاه دلالت‌های مستقیمی وجود دارد که نشان می‌دهد شاعر با اشعار و اندیشه‌های شاعر دیگری آشنا بوده که واضح‌ترین



صورت آن اشاره خود شاعر به این موضوع است. خاقانی در ایام جوانی و هنگام تحصیل فضل، با آثار ابوالعلاء معری آشنا شده است. «کافی الدین از کتاب *اصلاح المنطق* اثر شاعر بزرگ، ابن السکیتی و کتاب *سقط زند* ابوالعلاء معری به برادرزاده خود (خاقانی) تدریس کرد» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۶: ۱۵۹). وی به این موضوع در شعر خود اشاره کرده است:

داده به کفم کتاب اصلاح آموخته سقط زند ارواح

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۱۹)

این آشنایی هنگام کسب کمالات وی بوده است و بعید نیست تأثیرات عمیقی بر شخصیت شعری و سبک شاعری او نهاده باشد.

آنچه در نگاه نخست این دو شاعر را به هم نزدیک می‌سازد زبان مشترک آنهاست. تمایل هر دو شاعر به نشان دادن قدرت و مهارت خود در سخنوری و احاطه بر وجوه ادای معانی، ویژگی مشترکی را به شعرشان بخشیده است. تشابهات و مشترکات میان این دو شاعر به ابعاد اندیشگانی و عاطفی محدود نیست، بلکه از نظر زبانی و گرایش به مصنوع‌سرایی و رعایت تکلفات و لزوم مالایلم نیز در یک حوزه قرار می‌گیرند. خاقانی در شعر فارسی از موفق‌ترین و بی‌بدیل‌ترین شاعران مصنوع‌سراست که توانسته مصنوع را مطبوع سازد:

و من کهر نمی‌گویم که آن الفاظ امثال را به کلی قذف و حذف کنند و در سلک مقالات و سبک رسالات و نسج مثورات و حوک منظومات به کار ندارند؛ امّ غرض آن است که مستعملات بیشتر حشو و ناقص می‌نماید ... و غایت شعوه خاطر آن است که مصنوع را مطبوع نمایند، و الفاظ دور از طبع را به قبول و اسماع طباع نزدیک گردانند، چنان‌که مراست در رسایل و قصاید (خاقانی، ۱۳۸۴: ۱۷۴-۱۷۵).

تقید و التزام را از مشخصه‌های اصلی شعر خاقانی می‌دانند:

التزام ردیف‌های مشکل و تصریح در قصائد بلند و طولانی با حفظ صحت و تناسب معانی که برای کمتر کس از شعرا بدان پایه از حسن و متانت میسر گردیده هم دلیل طبع فیاض او تواند بود ... خاقانی به پیرایه‌های صناعی هم توجهی داشته و گاهی به کلفت هرچه تمام‌تر به آوردن محسنات بدیعی مقید می‌گردد (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۶۱۴).

همین ویژگی‌ها در شعر ابوالعلاء نیز دیده می‌شود. از خصوصیات ابوالعلاء این است که او در شعر و نثر به لفظ توجه بیشتری داشت و همین توجه به لفظ سبکی خاص پدید آورده است. این سبک باعث شده که از آثار ابوالعلاء به خوش‌آهنگ‌ترین و دلنشین‌ترین و گوشنوازترین آثار تعبیر شود. این خصوصیت در مفردات بسیار و الفاظ غریب و صیغه‌های کمیابی که ابوالعلاء به‌کار برده، دیده می‌شود. از استعمال لغات جغرافیایی و تاریخی، مانند اسم مکان‌ها، مزارها، قبیله‌ها و نام‌های اشخاص و کنیه‌ها و بعضی لغات بیگانه مانند اسم‌های علم و غیر علم این مطالب آشکار می‌شود (فروخ، ۱۳۴۸: ۵۶).

ابوالعلاء در استعمال «صنایع لفظی مانند جناس، طباق، توریه و تسجیع، مخصوصاً در نثر متکلف بوده و به صنایع معنوی نیز دلبستگی داشته و در شعر به رعایت (لزوم مالایلم) در قوافی اصرار داشته است» (امینی لاری و میرقادی، ۱۳۸۸: ۱۹).

خاقانی نیز همچون ابوالعلاء توجه زیادی به لفظ و لفاظی دارد و بعید نیست یکی از دلایل این امر تأثیرپذیری او از ابوالعلاء بوده باشد حتی توجه به این مقوله می‌تواند در مواردی برای تصحیح و فهم ابیات عربی خاقانی مفید و یاریگر باشد؛ برای مثال دو بیت از ابیات عربی خاقانی را که در نسخه‌ها آشفته و نادرست ضبط شده است، بررسی می‌کنیم و علاوه بر استمداد از نسخ موجود برای اطمینان از صحت ضبط مختار به اشعار ابوالعلاء نیز استشهد می‌کنیم:

انهمت عذری الهوا عفاً و لی بسوء تهامه تهمه الاسواء

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۳۹)

در این بیت بحث بر سر واژه «انهمت» است که سجادی آن را از روی نسخه خطی مجلس^۱ بدین صورت ضبط است. کزازی (۱۳۷۵: ۱۳۴۰) نیز به تبع سجادی همین ضبط را اختیار کرده است. در چاپ عبدالرسولی (۱۳۵۷: ۹۲۹). به صورت «الهمت» آمده است

انهم از ریشه «نهم» به معنی بازداشتن، صدا زدن؟ نه تنها در این بیت معنی محصلی ندارد، بلکه اصلاً در باب (افعال) کاربردی ندارد. «الهمت» هم که در چاپ عبدالرسولی آمده باز معنای مفید ندارد. به نظر می‌رسد «انهمت» دچار تصحیف شده است. باید توجه داشت که قرینه‌های همسان این کلمه در همان بیت به صورت جناس اشتقاق در الفاظ «تهامه» و «تهمه»



تکرار شده است. دیگر اینکه خاقانی در آثار دیگرش نیز با همین کلمات هنرنمایی و مضمون‌سازی کرده است: «و نجده اهلّیت از اهل نجد می‌طلبد، و خویشتن را به تهمت عشق و اشراف تهامه می‌بندد، و به نسبت معرفت از عراف یمامه می‌شناسد» (خاقانی، ۱۳۸۴: ۲۳۴). نکته قابل توجه این است که در گزینش «اتهم» شاعر به آرایه استخدام عنایتی داشته‌است با این توضیح که اتهم با توجه به تهامه به معنی «به تهامه برد»، و با توجه به تهمت به معنی «تهمت زد» است. ناگفته نماند که ابوالعلاء معری قبل از خاقانی با عنایت به همین لفاظی‌ها تهامه را به تهمت منسوب داشته‌است و اگر این امر یک باور شایعی نبوده باشد، پس می‌توان گفت که خاقانی متأثر از اشعار ابوالعلاء بوده است:

إِنَّ الْجِجَارَازَ عَنِ الْخَيْرَاتِ مُحْتَجَزٌ وَ مَا تِهَامَهُ إِلَّا مَعْدِنُ التُّهْمِ
(اللزومیات، ۲/ ۳۱۶)

پس با این توضیحات می‌توان بیت را بدین صورت تصحیح کرد:

أَتَهَمْتُ عُذْرِيَّ الْهَوَا عَقْأً وَلِي بِسُوءٍ تِهَامَهُ تَهْمُهُ الْأَسْوَاءُ
(اصغری بایقوت، ۱۳۹۵: ۲۴ و ۴۵)

علم لـدين الله زيـد علـوه مادام فى الآسام الاعراق

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۶۳)

در این بیت صورت «الآسام الاعراق» به‌درستی ضبط نشده‌است. این بیت آخرین بیت از قطعه چهاربیتی است که در میان نسخ خطی قدیمی تنها در نسخه لندن و به صورت «فی الآسام و الأعراق» آمده‌است؛ ضبط سجادی نیز براساس همان نسخه لندن است، جز اینکه سجادی به اشتباه «واو» را از میان «الآسام» و «الاعراق» انداخته و کزازی نیز به تبعیت از سجادی همین خطا را تکرار کرده‌است (ر.ک: کزازی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۴). الاسام و العراق دو کلمه مجزا هستند، از این‌رو، ضبط نسخه لندن صحیح‌تر است جز اینکه «الآسام» به تصحیف ضبط شده است؛ از سویی «الأعراق» را نیز باید به صورت «الإعراق» تصحیح کرد. الآسام بی‌شک مصحّف «الإشام» (به شام رفتن، در شام بودن) است، چنان‌که «الإعراق» (به عراق رفتن، در عراق بودن)

نیز صورت صحیح (الأعراق) است. نه تنها نسخه خطی مجلس ۲ این گزینش (الإشام) و (الإعراق) را تأیید می‌کند، بلکه توجه به این بیت ابوالعلاء صحت این تصحیح را بیشتر تقویت می‌کند و از سویی تأثر خاقانی را از ابوالعلاء مسلم می‌دارد:

و تحت رجلک منها مفرقُ تَرِبُ اُنّی اَنْجَهتَ بِاعراقٍ و إشامٍ

(معری، بی تا: ۲/ ۳۲۳)

پس صورت صحیح بیت چنین است:

عَلَمٌ لِدینِ اللهِ زیدَ غُلُوهُ
مادامَ فی الإشام و الإعراق
(اصغری بایقوت، ۱۳۹۵: ۲۶۲)

علاوه بر این مشابهت‌های زبانی، آنچه این دو شاعر را بیش از هرچیز به یکدیگر نزدیک می‌سازد، تشابهات روحی و اندیشگانی است که موجب شده برخوردهای یکسانی نسبت به پدیده‌های مختلف زندگی داشته باشند.

۵. تشابهات روحی و اندیشگانی معری و خاقانی

بسیاری از مضامین و موضوعات شعری این دو شاعر برگرفته از روحيات و اندیشه‌های نزدیک به آن‌هاست. روحيات مشترک و تجربیات یکسان این دو شاعر موجب شده است سخنانی همانند داشته باشند و میان آثار آن‌ها پیوندی عمیق و آشکار حس شود. موضوعاتی چون حس بدبینی، مفاخره، زودرنجی، مناعت طبع، پابندی به مباحث اخلاقی، روحیه انتقادی، تضاد درونی و غیره زمینه‌ای برای برخوردهای یکسان در امور مختلف و بیان سخنانی هم موضوع را در آثار آن‌ها فراهم آورده است.

۵-۱. بدبینی به روزگار و مردم

یکی از خصوصیات روحی ابوالعلاء بدبینی اوست که برخی از این منظر او را با شوپنهاور مقایسه می‌کنند: «هر دو به زندگی نگاهی پر از خشم و نفرت دارند و به همه چیز با نگاهی سیاه



و پر از بدبینی و افسردگی می‌نگرند و در پایان کار، به طور کامل زندگی را رد می‌کنند؛ چراکه همیشه آمیخته با دردهاست و از هرگونه شادی تهی است» (گنجیان خناری، ۱۳۸۹: ۱۴۲). اگرچه بدبینی خاقانی به شدت ابوالعلاء نیست، اما غباری از بدبینی در نگاه وی نیز دیده می‌شود. مصیبت‌های فراوانی که خاقانی در زندگی متحمل شد، بی‌تأثیر در نوع نگاه او نیست. نگاه بدبینانه این دو شاعر بسیار گسترده و فراگیر است دامنه بدبینی آنان چنان طویل است که تمامی ابنای روزگار را از زن و مرد در برمی‌گیرد. ابوالعلاء در نگاهی گسترده کل خلق را شرور می‌پندارد و بارها بر این باور تأکید دارد که در دنیا خیری نیست:

جری الناس مجری واحداً فی طباعهم فلم یُرزقِ التهذیبُ أنثی و لا فحل .
و بین بنی حواء والخلق کلّه شرورٌ فما هذی العداوةُ والذحلُّ؟
(معری، بی‌تا، ۱۷۸/۲)
من ادعی الخیر من قوم فهم کُذّبُ لا خیر فی هذه الدنيا و لا خیرُ
و سیره الدهر ما تنفکُ معجبه کالبحر تغرق فی ضحاحها السیرُ
(همان، ۳۴۴/۱)

همین نگاه در شعر خاقانی نیز دیده می‌شود و معتقد است که تا جهان بوده وفا و انسانیت وجود نداشته است و هیچ‌گاه این امر در دنیا اتفاق نخواهد افتاد:

تا جهان است از جهان اهل وفایی برنخواست نیک عهدی بر نیامد آشنایی برنخواست
باورم کن کز نخستین تخم آدم تاکنون از زمین مردمی مردم گیایی برنخواست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۴۶)

اما در پس نگاه بدبینانه آن‌ها گاه ویژگی مشترک دیگری نهفته که نگاهی ملایم‌تر است و از منظر آن، تغییر زمانه طبایع را تغییر داده و انسانیت را از بین برده است. این تفکر که زمانه، نسبت به گذشته رو به تباهی رفته و از گذشته معمولاً با دریغ و حسرت یاد می‌شود، یکی از درون‌مایه‌های شعری است و اختصاص به دوران خاقانی ندارد. خاقانی به خودش توصیه می‌کند که از دیگران انتظار انسانیت نداشته باشد؛ زیرا آن‌کسی که فرشته‌خو بوده، اینک اهریمنی شده است:

با خویشان بساز و ز کس مردمی مجوی کان کو فرشته بود کنون اهرمن وش است
با هر که انس گیری از او سوخته شوی بنگر که انس چیست به تصحیف آتش است

(همان، ۷۴۵)

ابوالعلاء نیز معتقد است که منزل مجد نابود شده و این مسئله بیانگر آن است که در نگاه شاعر، مجد میان مردم بوده، اما در این عصر از بین رفته است:

منازل المجد من سکانها دثر قد عثرتهم بالفتی عثر

(معری، بی تا، ۱/ ۳۴۴)

وجوه بدبینی هر دو شاعر نسبت به مردم زمانه تا حدی است که حتی به دوری و پرهیز از معاشرت خویشاوندان نیز سفارش می‌کنند. این دیدگاه نشان از عمق اندیشه بدبینی آن‌ها دارد، گویی چنان از مردم به تنگ آمده‌اند که هیچ تفاوتی میان آشنا و غریب نمی‌بینند:

بعض الأقارب مکروه تجاورهم و إن اتوک ذوی قربی و أرحام
کالعین و الحاء تأبی أن تقاربها فی لفظها فحماها قربها حامی^۱

(همان، ۲/ ۳۲۴)

خاقانی نیز از شهر و خویشان و یارانش چنان آزرده‌خاطر شده است که می‌خواهد سنگ بر شیشه خویشاوندانش بزند و به جای آن‌ها خویشاوندان دیگری را بیابد:

خطه شروان نشود خیروان خیز برون از خط شروان طلب
سنگ به قرابه خویشان فکن خویش و قرابات دگرسان طلب
یوسف دیدی که ز اخوه چه دید پشت بر اخوه کن و اخوان طلب

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۴۴)

منشأ این بدبینی در این امر نهفته است که ابوالعلاء معری و خاقانی در محیط خود از سوی بدخواهان امنیت نداشته‌اند، هردو با داشتن فضائل و خصائص نیکو همچنان از سوی مردم زمان خود نامردمی‌ها می‌دیده‌اند و رفتار جامعه آن زمان متناسب و شایسته جایگاه این دو نبود و طبع حساس و زودرنج آنان را می‌آزرد. مردم بغداد که ابوالعلاء را به کفر و ارتداد متهم می‌ساختند، فضای امنیت را از او سلب و ناامنی روحی او را تشدید می‌کردند و این امر موجب دوری و عزلت‌نشینی او از جامعه می‌شد. براساس همین احساس ناامنی است که او



می‌گوید: از همه مردم چه نزدیک چه دور - برحذر باش هرچند که آنان با خوشرویی تو را دیدار کنند.

فَاحْذَرِ مِنَ الْإِنْسِ أَدْنَاهُمْ وَأَبْعَدَهُمْ
وَإِنْ لَقَوُكَ بَتَجِيلٍ وَتَرَحَابٍ
(معری، بی‌تا، ۱/ ۳۴۴)

خاقانی نیز از مردم روزگارش چنان آزرده‌خاطر شده که نه تنها از دوست و دشمن، بلکه از نقش «مردم‌گیا» که شباهت به آدمی دارد، نیز می‌گریزد:

هم از دوست آزرده‌ام هم ز دشمن پس از هر دو تن در خدا می‌گریزم
چنانم دل آزرده از نقش مردم که از نقش مردم‌گیا می‌گریزم
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۸۹)

۲-۵. گرایش به مفاخره

در اصطلاح ادبی مفاخره «به اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر از حیث علو طبع و عزت نفس و شجاعت و سخاوت و امثال آن و احياناً افتخارات قومی و خانوادگی و به‌طور خلاصه شرف و نسب و کمال خویش سروده است» (موتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۸). بخشی از مضامین و موضوعات شعری این دو شاعر پیرامون مفاخره است که براساس آن شاعر با بیانی مبالغه‌آمیز به وصف یکی از امتیازها، ویژگی‌ها و افتخارات خود می‌پردازد.

در *سقط‌الزند* ابوالعلاء چهار قصیده فخریه وجود دارد که بلندترین و معروف‌ترین آن‌ها قصیده لامیه اوست با این مطلع:

أَلَا فِي سَبِيلِ الْمَجْدِ مَا أَنَا فَاعِلٌ
عَفَافٌ وَإِقْدَامٌ وَحَزْمٌ وَنَائِلٌ
(معری، ۱۳۷۶: ۱۹۳)

آنچه فخریات ابوالعلاء و خاقانی را به هم پیوند می‌دهد، این است که هردو از خصائل و فضائل ذاتی خود سخن گفته و کمتر به غیر از جمله به ایل و تبارشان پرداخته‌اند؛ زیرا آن‌چنان‌که پیش از این آمد، هردو نگاهی منفی به خویشاوندان دارند. به نظر می‌رسد که خاقانی به این قصیده فخریه ابوالعلاء که ذکر شد، توجه زیادی داشته است؛ چنان‌که در مواردی مشابه

ابیات این قصیده را در اشعار خاقانی نیز می‌توان دید. ابوالعلاء بر آن است که آوازه‌اش در سرزمین‌ها روان شده است و کسی را یارای پنهان کردن روشنائی خورشیدش نیست:

و قد سارَ ذِکْرِی فی البلادِ فَمَنْ لَهمْ بِإِخْفَاءِ شَمْسِ ضَوْؤِها مُتْکامل؟

(همان، ۱۹۳)

خاقانی نیز همچون وی نظم و نثر خودش را به بادهایی مانند می‌کند که در سرزمین‌ها روان‌اند:

شَواردُ خاطِری نظماً وَ نثراً رِیاحُ سائِراتٍ فی البلادِ

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۶۱)

و همین مضمون را به فارسی چنین گفته‌است:

من زمن چون سایه و آیات من گرد زمین آفتاب آسا رود منزل به منزل جا به جا

(همان، ۱۸)

هر دو به جای پرداختن به برتری نژادی و قبیله‌ای به نشان دادن ویژگی‌های اکتسابی گرایش یافته‌اند. یکی از ویژگی‌های مهم شعر خاقانی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاعران سبک آذربایجانی، تجلی و انعکاس علوم مختلف، فرهنگ‌ها و باورهای مردمی، اساطیر و آیین ترسایی در دیوان اوست و همین امر تا حدی موجب دشواری شعر او شده است. وسعت علمی این دو شاعر که آگاه از علوم مختلف زمانه بوده‌اند، علاوه بر دشوار ساختن فهم اشعار، بستری برای بیان مفاخرات آن‌ها فراهم آورده است. ابوالعلاء و خاقانی ضمن مباحثات به فضل و دانش خود، هر دو بر آن هستند که همین فضل و دانششان سبب دشمنی مخاصمان با ایشان شده است:

تُعَدُّ ذُنُوبی عِنْدَ قَوْمٍ کَثیرَةً وَ لا ذَنْبَ لى الا العُلَى وَ القَواضِلُ

(معری، ۱۳۷۶: ۱۹۳)

خاقانی نیز در بیتی همین مضمون ابوالعلاء را به‌عینه تکرار می‌کند و می‌گوید:

فَضْلٌ لَذَنْبى وَ الْجَهْلُ نَقْصٌ کَامل کَالشَّمْسِ ظَلْمُهُ مَقْلَةُ الرَّمَداءِ

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۴۳)



نکته قابل توجه آن است که در این بیت مهارت و توانایی خاقانی در سرودن اشعار عربی به خوبی نمایان است؛ زیرا توانسته مضمون کل بیت ابوالعلاء را در نیم مصراع خلاصه کند و مصراع دوم را برای تبیین و تأکید بیشتر معنای مصراع نخست به تمثیل اختصاص دهد؛ به عبارتی خاقانی اطناب ابوالعلاء را با قدرت تمام به ایجاز گفته است. خاقانی در اشعار فارسی خود نیز بدین نکته اذعان می کند که عقل و فطنتش سبب حسد و دشمنی دیگران نسبت به وی شده است:

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا
(همان، ۱۸)

و در اشعار عربی خود نیز علم و دانش را سبب آفت خود می داند و بر آن است که هرچه نور علم وی شعله ور می گردد، از شمع وجودش کاسته می شود:

شَرَقِيَ بِمَاءِ الْعِلْمِ بَلْ غَرَقِيَ بِهِ غَرِقَ الْمُحْيَا لِي بِمَاءِ حَيَاءٍ
فَقَبِلْتُ عِلْمًا أَنْ عِلْمِي قَاتِلِي وَالْقَتْلُ إِحْيَاءُ لَدَى الْعُلَمَاءِ
كَالشَّمْعِ يَنْقُصُ حِينَ زَادَ لَهُيُّهُ مَا قَدْ نَمِيَ عِلْمِي ذَوَى حَوْبَائِي

(همان، ۹۴۲)

ابوالعلاء هر آنچه را که نقطه قوت و قدرت انسان در آن باشد مایه تباهی و نابودی او می داند. فضل و هنر نیز یکی از این مصادیقی است که می تواند باعث آفت صاحبش گردد:

أَفْضَلُ مَا فِي النَّفْسِ يَغْتَالُهَا فَنَسْتَعِيدُ اللَّهَ مِنْ جُنْدِهِ
وَأَفْلَهُ الْعَاشِقُ مِنْ طَرَفِهِ وَأَفْلَهُ الصَّارِمُ مِنْ خَلْدِهِ^۲

(معری، ۱۳۷۶: ۲۶)

نکته قابل توجه و اشتراک دیگر این دو شاعر این است که هر دو در مقام مفاخره خود را بالاتر از امر و القیس می انگارند و او را در برابر خود عاجز می یابند:

مَا إِمْرُؤُ الْقَيْسِ بِالمُصَلِّي إِذَا جَا رَأَاهُ فِي الشُّعْرِ بِلِ سَكَيْتِ الرُّهَانِ

(همان، ۹۸)

خاقانی نیز قصیده خود را هشتمین معلقه‌ای می‌داند که معلقه امرؤالقیس را پس می‌زند و خود امرؤالقیس را از کار می‌اندازد:

این قصیده ز جمع سبعیات ثامنه است از غرایب اشعار
زد قفا نیک را قفائی نیک و امرؤالقیس را فکنند از کار
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۰۶ - ۲۰۷)

۳-۵. زودرنجی و گرایش به هجو

با همه صلابتی که در زبان این دو شاعر وجود دارد، آن‌ها روحیه‌ای حساس و حتی زودرنج دارند. برخی شاعران با دیدن ناملايمات مختلف، عواطفشان به هیجان می‌آید و در نوع و موضوع سخن آن‌ها تأثیر می‌گذارد و نتیجه آن بیان موضوعاتی مانند مرثیه، دشنام، ناسزا، هجو، تهدید، نفرین و ... است. از نشانه‌های این خصوصیت اخلاقی میان این دو شاعر وجود نمونه‌های فراوانی از هجو و نفرین در آثار آن‌هاست. هجو از درون‌مایه‌های مشترک و پرسامد شعر این دو شاعر است که درباره پدیده‌ها و اشخاص مختلفی انجام گرفته است. گاه هر دو شاعر شهری را هجو کرده‌اند. خاقانی در سفری به مقصد خراسان، هنگامی که به ری رسید، بیمار شد و همین امر موجب شد که شهرآشوبی درباره ری بسراید و ضمن ذم این شهر، آن را نفرین کند:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری دور از مجاوران مکارم نمای ری.
ری در قفای جان من افتاد و من به جهد جان می‌برم که تیغ اجل در قفای ری
(همان، ۴۴۳-۴۴۴)

وقتی از دست مردمان شهر خود آزرده‌خاطر می‌شود، شهر خود، شروان را بدترین بلاد و دشمنان خود را بدترین چارپایان می‌نامد:

یارب از این حبسگاه باز رهانش که هست شروان شرالبلاد خصمان شرالدواب
(همان، ۴۵)



ابوالعلاء نیز وقتی یکی از مردمان شام با وی بدرفتاری می‌کند و وی را به معطله نسبت می‌دهد، در قصیده معروف لامیه اش چنین پاسخ هجوآمیزی می‌دهد:

فَوَاعْجَبَا كَمْ يَدْعِي الْفَضْلَ نَاقِصٌ وَوَأَسْفَا كَمْ يُظْهِرُ النَّقْصَ فَاضِلٌ
 إِذَا وَصَفَ الطَّائِيَّ بِالْبُخْلِ مَادِرٌ وَغَيْرَ قُسَاً بِالْفَهَاهِيَةِ بِاقِلٌ
 وَقَالَ السُّهَيْ لِلشَّمْسِ أَنْتِ خَفِيَةٌ وَقَالَ الدُّجَى يَا صُبْحُ لَوْنُكَ حَائِلٌ
 فَيَا مَوْتَ زُرْ إِنَّ الْحَيَاةَ دَمِيمَةٌ وَيَا نَفْسُ جِدِّي إِنَّ دَهْرَكَ هَازِلٌ
 (معری، ۱۳۷۶: ۱۹۴-۱۹۵)

۴-۵. پابندی به مباحث اخلاقی و نکوهش شرب خمر

رعایت مباحث اخلاقی و دینی و توصیه به رعایت آن در بسیاری از قصاید خاقانی و ابوالعلاء دیده می‌شود. اگرچه خاقانی گاهی به اقتضای تمایلات ممدوحین در وصف مجالس شراب‌نوشی شعر می‌سراید؛ اما باز در اشعار دیگری تأکید دارد که خود از این امر اجتناب می‌کند. این دیدگاه در گذشته میان شاعران مداح که با دربار آمدورفت داشته‌اند و توصیفاتی از مجالس شراب‌نوشی پادشاه ارائه داده‌اند، کمتر دیده می‌شود. وی بنا به اعتقادات دینی خود و هم از آن جهت که شراب مایه بی‌اعتباری و بی‌آبرویی آدمی و خردگریزی می‌شود، از پرداختن بدان سخت ابا می‌ورزد:

مَنْ نَكُنْ كَارِ آبٍ كَاوْ بِيَرْدِ آبٍ كَارٍ صَبِيحُ خَرْدٍ چُونِ دَمِيدِ آبٍ شُودِ كَارِ آبٍ
 (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۶)

او معتقد است که هرکس پی‌سپر شراب باشد آب پاکیزه و گوارا را به‌دست نخواهد آورد و تا کسی با شراب صاف همنشینی کند در صف اهل صفا جای نخواهد داشت و سرانجام شراب‌نوشی چنین‌کس را رسوا و بی‌مقدار خواهد کرد:

غَلَامُ آبِ رَزَانِي نَدَارِي آبِ رَوَانِ رَفِيقُ صَافٍ رَحِيقِي نَهْأِي بَهْ صَفِ صَفَا.
 بَهْ كَارِ آبِي وَ دِينَ بَا دِلْ وَ تَنْتِ گُویَانِ كَهْ كَارِ آبِ شَمَا بِرْدِ آبِ كَارِ شَمَا
 بَهِينَهْ چِیزِ كَهْ آن كِیمِیایِ دَوْلَتِ تَوْسْتِ زْ هَمْ‌نَشِینِی صَهْبَا هَبَا شَدَهْ اسْتِ هَبَا
 (همان، ۱۳)

و در جای دیگر اشاره می‌کند که شراب و شراب‌نوشی را طلاق داده است و از شروان‌شاه منوچهر می‌خواهد که وی را فرمان رجعت بدان ندهد:

لیک با ام‌الخبائث چون طلاقش واقع است خسروش رجعت نفرماید به فتوی جفا
(همان، ۲۳)

از آثار ابوالعلاء چنین بر می‌آید که وی سخت از شراب پرهیز می‌کرده است. او در پاسخ کسی که قصیده‌اش را با وصف شراب آغاز کرده است، چنین جواب تمسخرآمیزی می‌دهد:

أَوَلَيْ نَعْتِ الرَّاحِ مِنْ شَعْفٍ بِهَا كَأَنَّكَ خَالٌ لِلْمُدَامَةِ أَوْ عَمٌ^۳
فَأَيَّاكَ وَالْكَأْسَ الَّتِي بَتَّ نَاعِتاً فَمَا شُرْبُهَا إِلَّا السَّفَاهَةُ وَالْإِثْمُ
(معری، ۱۳۷۶: ۱۵۵)

در قصیده‌ای دیگر که در پاسخ شاعری به نام ابن‌تمیم رقی سروده است باز به اجتناب خود از وصف شراب و شراب‌نوشی اشاره می‌کند و می‌گوید:

تَصِفُ الْمُدَامَةَ فِي الْقَرِيضِ وَإِنَّمَا صِفَةُ الْمُدَامَةِ لِلْمُعَافَى السَّالِمِ
وَالْمَاءُ وَرَدِي لَا تَزَالُ نَوَاجِذِي فِي مُتَضَاهٍ سَوَابِحاً كَأَوْزَمِ^۴
(معری، ۱۳۷۶: ۲۵۰)

ابوالعلاء در جای جای آثارش بدین جهت که میخواری موجب تضعیف خرد آدمی می‌شود، بر نکوهش و تقبیح آن سخت پافشاری می‌کند:

عَجِبْتُ لَشَارِبٍ بِزَجَاجٍ رَاحٍ ذُوَيْنَ الْعَقْلِ سُوءاً مِنْ حَدِيدٍ
(همو، بی‌تا، ۱/ ۲۴۹، ۳۱۴)

باز از همین نوع است بیت زیر که خردمند را از شراب‌نوشی برحذر می‌دارد:

و نَأَى عَنِ مُدَامَةٍ، شَفَقَ التَّغِ رَيْبٍ، فَلَيْتَقِ الْمَلِيكَ اللَّيْبُ
(همان، ۱/ ۱۰۸)

۵-۵. زهدورزی

با آنکه بخشی از اشعار ابوالعلاء و خاقانی به مدح اختصاص دارد؛ اما هر دو از عزت نفس و مناعت طبع برخوردارند. مطالعه حیات و آثار ابوالعلاء نشان می‌دهد که مدحیات او برای رسیدن



به مال و مقام دنیوی نبوده بلکه مدایح او بیشتر درباره خویشاوندان و بزرگانی است که پیوند روحی و دوستی بی شائبه با آنان داشته است. او همواره دنیا و دل‌بستگی به دنیا را نکوهیده و از تمامی لذت‌ها و خوشی‌های آن چشم پوشیده و زندگی زاهدانه اختیار کرده است. او بر آن است که رزق و روزی می‌رسد، هرچند در آسمان و در نزد ستارگان باشد، پس نیازی نیست به جهت آن دست نیاز به سوی دیگران دراز کرد:

الرَّزْقُ يَأْتِي وَلَمْ تُبْسَطْ إِلَيْهِ يَدِي سَيِّانٍ فِي ذَاكَ إِدْنَائِي وَإِقْصَائِي
لَوْ أَنَّهُ فِي الثَّرْيَا وَالسَّمَكَ أَوْ الشَّعْـ رِي الْعَبُورِ أَوْ الشُّعْرَى الْغَمِيصَاءِ
(همان، ۱/ ۷۴)

او در جای دیگر از اینکه با قَلت روزی در اطمینان خاطر به‌سر می‌برد و به رزق و روزی اهتمام نمی‌گمارد، خدا را سپاس می‌گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ أَصْبَحَتْ فِي دَعَايَ أَرْضِي الْقَلِيلَ وَلَا أَهْتَمُّ بِالْقَوْتِ
(همان، ۱/ ۱۹۵)

البته زهدورزی ابوالعلاء را نمی‌توان عرفانی قلمداد کرد، چه زهد او بیشتر براساس اعتراض شکل گرفته است؛ زهدی که از نوایب دهر و بدبینی بدان ناشی شده و مآلاً او را به عزلت و گوشه نشینی کشانده است. از این‌رو، به نظر وی جاهل‌ترین شخص کسی است که به دنیا تکیه می‌کند:

و مَا فِي النَّاسِ أَجْهَلُ مِنْ غَبِيٍّ يَدُومُ لَهُ إِلَى الدُّنْيَا رُكُونُ
(همان، ۲/ ۳۵۵)

خاقانی نیز با آنکه در اوایل با دربار پادشاهان مراوده داشته و گاهی از نیاز نان، «مدیحه» خوانِ خوانِ خسان» بوده است، اما پس از سی سال این معنی بر او روشن می‌شود که «سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی». همین امر موجب می‌شود که او درنهایت به زهد و گوشه‌نشینی و تصوف رغبت کند و از مدح و ستایش امیران و سلاطین دست بکشد. حاصل این تحول روحی در بسیاری از سروده‌های خاقانی بازتاب یافته و موجب شده است که وی بخشی از اشعار و قصایدش را مستقلاً به حکمت و موعظت و زهد و تجرید و تکمیل نفس و

نکوهش دنیا اختصاص دهد. این بخش از اشعار خاقانی را می‌توان «زهدیات» وی نامید. هرچند زهدورزی خاقانی او را به اندیشه‌های عرفانی نزدیک‌تر ساخته است؛ اما از زهدی که در عرفان مطرح است هنوز فاصله‌ها دارد، چه گاهی عزلت‌گزینی وی همچون ابوالعلاء ناشی از بدبینی و نابسامانی روزگار بوده است:

امروز جاه و مال خسان دارند	بازار دهر بوالهوسان دارند
عزلت گزین ز پیشگه گیتی	کان پیشگاه باز پسان دارند
از سفلگان نوال طلب کم کن	کایشان دم و بال رسان دارند
دولت به اهل جهل دهند آری	خوان مسیح خرمگسان دارند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۶۸)

از آنجا که زهدورزی خاقانی بیشتر مبتنی بر اعتقادات دینی و حفظ مناعت طبع بوده است، بنابراین تزهّد او در مقایسه با ابوالعلاء چندان سختگیرانه و شکننده نیست. خاقانی همواره بر آن است که آبروی خویش را خرج نانش نکند. او قصاید مستقّلی نیز در این راستا سروده است که اجمالاً می‌توان به چند بیت اشاره و بسنده کرد:

زین بیش آبروی نریزم برای نان	آتش دهم به روح طبعی به جای نان
خون جگر خورم نخورم نان ناکسان	در خون جان شوم نشوم آشنای نان
با این پلنگ همتی از سگ بتر بوم	گر زین سپس چو سگ دوم اندر قفای نان
تا کی به دست ناکس و کس زخم‌ها زنند	بر گردهای ناموران گرده های نان...
خاقانیا هوان و هوا هم طویله‌اند	تا نشکنند قدر تو، بشکن هوای نان
نانی که از کسان طلبی بر خدا نویس	کاخر خدای جانت به از کدخدای نان

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۱۴-۳۱۵)

۵-۶. عدم تعصبات مذهبی

هر دو با آنکه سنی مذهبی هستند لکن وسعت مشرب فکری دارند، چنان‌که هر دو به امامان عصمت و طهارت از جمله امام علی^(ع) و امام حسین^(ع) با دیده احترام نگریسته‌اند. حقیقت این



است که ابوالعلاء را نمی توان به فرقه خاصی از دین اسلام منتسب کرد؛ زیرا پیچیدگی افکار و دگرگونی اندیشگانی وی سبب شده که گاهی در لباس فردی دهری و بی دین و گاهی متدین و مسلمان و آن هم گاهی سنی و گاهی شیعه ظاهر بشود. با وجود این وی نوعی آزادگی و حریت دارد و این امر سبب شده است که به بزرگان دینی با دیده احترام بنگرد. وی با اینکه بیشتر عمر خود را در عزلت و تنهایی به سر برده؛ اما در عین حال با بزرگان دینی هر قومی نیز مراوداتی داشته است. چنانکه بسیاری از قصایدش در مدح و یا در رثای بزرگان شیعی است. او در هنگام بیماری یکی از علویان، از اینکه نتوانسته به عیادتش بیاید، طی قصیده ای چنین پوزش می طلبد:

عَظِيمٌ لَعْمَرِي أَنْ يُلِمَّ عَظِيمٌ	بِأَلِ عَلِيٍّ وَالْأَنَامِ سَلِيمٌ
وَلَكَنَّهُمْ أَهْلُ الْحَفَائِظِ وَالْعَلَى	فَهُمْ لِمَلَمَاتِ الزَّمَانِ خُصُومٌ
فَأَلِ الثَّرَيَا وَالْفَرَاقِدِ أَنْتُمْ	وَإِنْ شَبَّهْتُمْ بِالْعِبَادِ جُـسُومٌ
فَإِنَّ نُجُومَ الْأَرْضِ لَيْسَ بِغَائِبٍ	سَنَاهَا وَفِي جَوِّ السَّمَاءِ نُجُومٌ ^{هـ}

(معری، ۱۳۷۶: ۱۱۵ - ۱۱۶)

مراوداتی که ابوالعلاء با ابوالبراهیم موسی بن اسحاق علوی داشته و قصایدی که در مدح وی سروده و عقایدی را طبق اعتقادات اهل تشیع بیان کرده است، بیانگر حریت و آزادگی اوست (ر.ک: همان، قصاید ۱۴، ۳۸، ۴۲، ۶۰). خاقانی نیز با اینکه بر مذهب اهل تسنن و پیرو شافعیه است؛ اما ارادت خاصی نسبت به ائمه معصومین^ع نشان می دهد و علوی دوستی را شعار خود قرار می دهد:

علوی دوست باش خاقانی	کز عشیرت علی است فاضل تر
هر که بد بینی از نژاد علی	دان ز خلقت و عیادت تر
بدشان نیکتر ز مردم دان	نیکشان از فرشته کامل تر

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۸۷)

و نیز در ستایش مشهد منور حضرت امیر^ع چنین می سراید:

سررها بینی کلاه در پای	در مشهد مرتضی جبین سای
در خدمت شایر مرد عالم	چون شاخ گوزن قد کنی خم

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۱۳)

یا در قصایدی که در اشتیاق به خراسان سروده است، زیارت مرقد امام رضا را یکی از بهانه‌های این اشتیاق عنوان می‌کند:

روضه پاک رضا دیدن اگر طغیان است شاید از بر ره طغیان شدنم نگذارند
(همو، ۱۳۸۲: ۱۵۴)

و از باب ارادت خود را به حضرت سیدالشهداء^(ع) و دشمنانش را به یزید و شمر مانند می‌کند:

من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
(همان، ۲)

۷. نتیجه

آشنایی عمیق خاقانی با زبان و ادبیات تازی سبب شده که به شاعران معروف عرب‌زبان توجه خاصی داشته باشد. میان قصاید خاقانی و اشعار ابوالعلاء مشابیه‌های زیادی از منظر زبان و اندیشه وجود دارد. تمایل این دو شاعر به نشان دادن قدرت و مهارت خود در سخنوری و احاطه بر وجوه ادای معانی از طریق گرایش به مصنوع‌سرایی و رعایت تکلفات و لزوم مالایلم، ویژگی مشترکی را در شعر آن‌ها به وجود آورده است. علاوه بر این مشابیه‌ها، آنچه این دو شاعر را بیش از هر چیز به یکدیگر نزدیک می‌سازد، تشابهات روحی و اندیشگانی است. یکی از خصوصیات مشترک این دو، بدبینی آن‌هاست. هر دو نسبت به زن بدبین‌اند، اما بدبینی ابوالعلاء تیره‌تر و به دلیل زایایی زن است و سعادت واقعی را در خلق نشدن زن می‌داند؛ در حالی که بدبینی خاقانی بیشتر برخاسته از فرهنگ دوران جاهلی عرب است. هردو شاعر با وجود بدبینی به زن نسبت به مادر خویش علاقه و محبت خاصی نشان می‌دهند. نگاه بدبینانه این دو نسبت به مردم زمانه نیز وجود دارد. این بدبینی تا حدی است که حتی به دوری و پرهیز از معاشرت خویشاوندان نیز سفارش می‌کنند. از دیگر مشابیه‌های آن‌ها، گرایش به مفاخره است که هردو از خصائل و فضائل ذاتی خود سخن گفته و کمتر به ایل و تبارشان پرداخته‌اند. با همه صلابتی که در زبان این دو شاعر وجود دارد، هردو دارای روحیه‌ای حساس و حتی زودرنج هستند و در برابر ناملایمات زبان به هجو می‌گشایند. این دو بنا به اعتقادات



دینی خود و هم از آن جهت که شراب مایه بی‌اعتباری و بی‌آبرویی آدمی و خردگریزی می‌شود، از پرداختن بدان سخت ابا ورزیده و مخاطب را از آن برحذر داشته‌اند. هردو با آنکه سنی مذهب‌اند لکن وسعت مشرب فکری دارند؛ چنان‌که هردو به امامان عصمت و طهارت از جمله امام علی^(ع) و امام حسین^(ع) با دیده احترام نگریسته‌اند. در نگاهی کلی می‌توان گفت از میان شاعران عرب، ابوالعلاء از نزدیک‌ترین شخصیت‌ها به خاقانی است.

۸. پی‌نوشت‌ها

۱. همسایگی و مجاورت با برخی از نزدیکان ناخوشایند است؛ هرچند به انگیزه صله رحم پیش تو بیایند. مانند دو حرف «ع» و «ح» که به علت نزدیکی آن‌ها در تلفظ، آن‌ها را در کنار هم نمی‌آوری. پس نزدیکی مخرج تلفظ آن‌ها از آمدنشان در کنار یکدیگر جلوگیری می‌کند.
۲. شریف‌ترین چیزی که در نفس انسان هست او را نابود می‌کند. پس به خدا پناه می‌بریم از لشکرش (منظور از لشکر خدا، همه عوامل نابودکننده است، در نفس و تن و خارج از وجود انسان): همچنان که آفت عاشق از دیده اوست و آفت شمشیر از لبه اش (ابراهیمی، ۲۷۸).
۳. ای کسی که به توصیف شراب پرداخته‌ای و عاشق آن شده‌ای. از مبالغه در آن و احاطه به اوصاف آن، چنین می‌پنداری که خویشتاوندی نزدیک با آن داری، که دابی یا عمومی آن هستی که اینقدر با آن آشنا هستی. برحذر باش از نوشیدن شرابی که آن را و جامش را وصف می‌کنی، این توصیف تو را وادار نسازد که از آن بنوشی، زیرا نوشیدن آن جز سفاهت و سبک‌رایی و گناه چیزی نیست. (ابراهیمی، ۳۱۳).
۴. وصف شراب در شعر از آن کسی است که از درد عشق فارغ باشد و اما عاشق سرگردان بدان نمی‌پردازد و تو داری در شعرت شراب را توصیف می‌کنی. من [مثل تو] نیستم که شراب بنوشم، بلکه من از آبی می‌نوشم که بر اثر شدت سرما یخ زده باشد و دندان‌های من در آن شنا کنند و بر یخ گاز بگیرند و آن را خرد کنند (ابراهیمی، ۳۷۳).
۵. به جان خود سوگند می‌خورم برایم سخت است که برای آل‌علی مصیبت و پیشامد بزرگی پیش آید و دیگران سالم باشند و تأثیر این حال در روحیه بسیار سخت است. چون آنان اهل حمیت هستند، ظلم‌ستیزند و ظلم را نمی‌پذیرند و دارای منصب برتری هستند و همواره در معرض حوادث و مصائب روزگارند و زمانه دشمن و خصم ایشان است. شما از حیث شرافت و بلندی مقام از خاندان ستارگان و کواکب هستید؛ اگرچه از حیث اندام و جسم به انسان‌ها شباهت دارید. شما ستارگان درخشان زمین هستید و تا زمانی که ستارگان

آسمان بدرخشند ستارگان زمین نیز می درخشند، همان‌گونه که ستارگان آمان آسمان هستند شما نیز امان زمین هستید (ابراهیمی، ۱۶۷-۱۶۸).

۹. منابع

- آلن، گراهام (۱۳۸۵). بینامتنیت. ترجمه پیام یزدانجو. چ ۲. تهران: نشر مرکز.
- ابراهیمی، محمود (۱۳۸۱). شرح فارسی دیوان سقط‌الزند. سندج: دانشگاه کردستان.
- اصغری بایقوت، یوسف (۱۳۹۵). غرائب الاشعار (تصحیح انتقادی اشعار عربی خاقانی به انضمام شرح و ترجمه). کرمان: انتشارات دانشگاه جیرفت.
- اصغری بایقوت، یوسف و مهدی دهرامی (۱۳۹۱). «مقایسه تطبیقی ساختار و محتوای قصاید عربی خاقانی با معلقات سبع». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی دانشگاه تربیت مدرس. ۳. ش ۳. صص ۲۷-۴۷.
- امینی لاری، لیلی و سید فضل‌الله میرقادری (۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی افکار و عقاید ابوالعلاء و خیام». بوستان ادب. د. ۱. ش ۱ (۵۵/۱). صص ۱۵-۳۳.
- ترجمانی‌زاده، احمد (۱۳۳۷). «تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی». نشریه دانشکده ادبیات تبریز. س ۱۰. ش ۲. صص ۱۰۵-۱۲۰.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۵۷). تحفه‌العراقین. به اهتمام یحیی قریب. چ ۲. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- (۱۳۵۷). دیوان. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: چاپخانه مروی.
- (۱۳۷۵). دیوان. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۸۲). دیوان. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چ ۹. تهران: زوار.
- (۱۳۸۴). منشآت خاقانی. تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: دانشگاه تهران.



- دیوان. نسخه خطی (مج ۱). کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ش ثبت ۹۷۶.
- دیوان. نسخه خطی (مج ۲). کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ش ثبت ۲۰۸۲۳۳.
- دیوان. نسخه خطی موزه بریتانیا (معروف به لندن). با مشخصات (OR. ۷۹۴۹) مورخ ۶۶۴ به شماره عکسی ۱۱۹ موجود در موزه اسناد و کتابخانه ملی).
- فروخ، عمر (۱۳۴۸). عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: مروارید.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۹). سخن و سخنوران. ج ۴. تهران: خوارزمی.
- عبدالرسولی، علی (۲۵۳۷). مقدمه بر دیوان خاقانی. تهران: چاپخانه مروی.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۵). مقدمه بر دیوان خاقانی. تهران: نشر مرکز.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴). خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او). ترجمه میرهدایت حصاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گنجیان خناری، علی (۱۳۸۹). «بدبینی فلسفی در اندیشه ابوالعلاء معری و آرتور شوپنهاور». مطالعات ادبیات تطبیقی. س ۴. ش ۱۳. صص ۱۳۷-۱۵۷.
- محسنی‌نیا، ناصر و سید امیر جهادی (۱۳۸۹). «نقد و بررسی مدایح نبوی کعب‌بن‌زهیر و خاقانی شروانی». لسان مبین (پژوهش ادب عربی). س ۲. ش ۲. صص ۱۷۱-۱۹۴.
- محمود انوار، سیدامیر (۱۳۸۳). ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بحتری و خاقانی. تهران: دانشگاه تهران.
- مصطفوی‌نیا، سید محمدرضی و مهدی جباری دانالوئی (۱۳۸۸). «مقایسه عناصر بلاغی استعاره در حبسیات خاقانی و ابوفراس». ادبیات تطبیقی. س ۳. ش ۱۰. صص ۲۱۹-۲۴۲.
- معری، ابوالعلاء (بی‌تا). اللزومیات (دیوان لزوم مالایلزم). حقه و علق حواشیه. الدكتور عمر الطباع. بیروت - لبنان: دارالارقم.

- (۱۳۷۶ق.). سقط‌الزند. بیروت: دار بیروت - دار صادر.
- (۱۳۸۱). شرح فارسی دیوان سقط‌الزند. محمود ابراهیمی. سندج: دانشگاه کردستان.
- موتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۴). شعر و ادب فارسی. چ ۲. تهران: زرین.